

متن پرسش

سلام استاد: بیخشید مزاحم میشم. جلسه ی سوم مباحث جنابعالی رو با موضوع «انقلاب اسلامی طلوع جهانی در میان دو جهان» گوش دادم. یاد شعری از آقای بهمنی افتادم که خودم با این شعر، به یاد حاج قاسم عزیز، بسیار گریسته ام. جسارت بنده رو بیخشید که فکر کردم اجازه دارم وقت جنابعالی رو برای بیان این حس بگیرم. ولی خیلی دوست داشتم این شعر رو برای شما هم بفرستم: دوست من دیدنش آسان نبود / پنجره اش رو به خیابان نبود دوست من منظره ی بسته اش / تارمی پر گل ایوان نبود چهره گشایی که به چاه محاق / چهره گری هاش نمایان نبود طرح زمینی بزخم دوست را / دوست من هیچ جز انسان نبود با من و تو فرق زیادی نداشت / او فقط اینگونه هراسان نبود من پی دریوزه ی جسم ام اگر / او پی دریوزگی جان نبود دامنه ای داشت پر از آبشار / منتظر رحمت باران نبود بدخبران آنچه از او گفته اند / با دل خوش باورمان، آن نبود دوست من با دل طوفانی اش / جز پی آرامش طوفان نبود دوست من نکته ی آغازهاست / دوست من نقطه ی پایان نبود با چه دریغی بسرایم از او / او که خود از خویش پشیمان نبود. ممنون. التماس دعا.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! انقلاب اسلامی راهی است که انسان اگر وجود خود را به آن بسپارد، قصه اش همان می شود که شما فرمودید: «او که خود از خویش پشیمان نبود» و همو که به قول شما: «دوست من نقطه ی پایان نبود». بلی! نقطه ی پایان نبود، شروعی بود برای آن که همه ی انسان ها در انسانیت خود به تمامیت برسند. موفق باشید